

## ۱- نسبت دوره اساطیر با دوره امت واحد:

بر اساس آیات قرآن و روایات اسلامی، بشر در صدر تاریخ خود موجد بوده و در کلمه حق وحدت داشته است. در آن دوره، آنچه اصل شمرده می شد «کلمة الله» بود و رجوع فرهنگ و تمدن در آن دوره، به همین حقیقت بوده است.



■ محمد علی رجبی

## هنر اساطیری

□ قسمت اول

البته علم تاریخ و باستانشناسی، از کم و کیف زندگی و تمدن و آداب و رسوم آن عصر خیری به ما نمی دهد و دلیل عمده اش این است که شناسایی آن دوره عظیم از تاریخ بشر، که انسان در حضوری بسیط و دل آگاهانه نسبت به حق زندگی می نموده است، مستلزم شناسایی از طریق علوم حضوری مبتنی بر وحی است و با اکتشافات و حفاریات آزمایشات کربن چهارده! نمی توان به مآثر آن دوره پی برد.

اطلاعات ما از طریق ودایعی است، که در کتب دینی و قصص اساطیری آمده است. کلیه امم گذشته معتقد بودند که در ابتدا سرزمینی با آداب و رسوم نیکو داشتند. در آن وطن ته جنگی و نه فقری و نه اختلافی وجود داشته و همه همزبان و همسخن و همدل بودند و در کلمة الله اختلاف نداشتند. از این رو، غایت آرزوی آنان بازگشت به موطن اصلی و نحوه زندگی آن دوره بود.

دوره امت واحد با اختلافی که در کلمه حق بیش آمد، از وحدت خود خارج گردید و بشر دچار دوران گرفتگی و تاریختی شد. در قرآن کریم، آیاتی مبنی بر وجود امت واحد در صدر تاریخ بشر و سپس اختلاف آنها در کلمه حق وجود دارد که مهمترین اسناد پیرامون این عصر معنوی است. خداوند می فرماید (یونس -

## بخشی از رساله آداب معنوی هنر

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات

رتال جامع علوم انسانی



آیه ۱۹): «نبودند مردمان جز امتی راست و یگانه، بر دینی راست و پاک، پس از در مخالفت درآمدند و در دین خود، اختلاف کردند و اگر نه شخصی از پیش، از سوی خداوند بود، کار ایشان در آنچه اختلاف داشتند تمام شده بود.» و همچنین در جایی دیگر می‌فرماید (بقره - آیه ۲۱۳): «مردم همه یک گروه و یک ملت بودند،

جایگاه نزول حق تعالی است و در فرهنگ عصر امت واحده یک اصل اساسی و شرط وصول به حق بوده، به شدت در فرهنگهای اساطیری مورد توجه بوده است. این شعر بنگالی خطاب به «کالی» در رقص شیوا، نمونه زیبایی از تطهیر دل توسط سالک است:  
چون تو گورستان را دوست داری



■ دوره امت واحده با  
اختلافی که در کلمه حق  
پیش آمد،  
از وحدت خود خارج گردید  
و بشر دچار دوران  
گرفتگی و تاریختی شد.

من از قلب خود گورستانی ساخته ام  
تا تو ای تاریکی، ای که جای تو در  
گورستانهاست  
بتوانی رقص جاودانه ات را برپا کنی  
ای مادر جز تو هیچ در درون دل من نیست  
توده آتش مردگان روز و شب می‌گذارد  
و خاکستر مردگان همه جا پراکنده است  
من به امید آمدن تو در برابر ناگواریها،  
ایستادگی و پایمردی کرده ام  
با «مهاکال» تسخیر کننده مرگ زیر پای تو  
در کاشانه قلب من ماوی کزین و رقص  
موزون خود را برپا دار  
تا بتوانم با چشمان بسته ترا ببینم  
در چین نیز در مکتب تائو از تطهیر نفس

اعتقاد قلبی و شهودی به امور ثابت و متعالی و  
فناهی عالم و بقای حق و آگاهی نسبت به مرگ و  
بازگشت مجدد به مامن اصلی (اعتقاد به معاد)  
که سراسر غم‌نامه‌های (تراژدیها) آن عصر را  
تشکیل می‌دهد، همه از مواریت عصر امت واحده  
توحیدی است.

دوره اساطیر را به دو بخش اساطیر قدیم و  
اساطیر جدید تقسیم نموده‌اند. این دو دوره از  
نظر نحوه نگرش با یکدیگر تفاوتی ندارند و در  
اصول، مدافع همان نسبت و ودایع فرهنگی  
هستند و مراد در این نوشته، حقیقت متجلی در  
هر دو دوره است.

یکی از ویژگیهای عصر اساطیر که وجه  
مشترک آن با دوره امت واحده است «حزنی»  
است که بر سراسر این دوره حاکم است. این  
حزن شرح فراق انسان با اصل خویش و افتادن  
او در این عالم است، بودا می‌گوید: «مقدار  
اشکی که انسان در سرگردانی خود در گردونه  
بازپیدایی (Carma) ریخته است از مقدار آب  
اقیانوسها بیشتر است.» بقول مولانا:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
وز جدایی‌ها شکایت می‌کند  
از نیستان تا مرا ببریده‌اند  
در نغمه مرد و زن نالیده‌اند

همچنین تطهیر نفس و پاک گردانیدن دل که

خداوند بپیامبران را فرستاد که مؤمنان را بشارت  
و کافران را بیم دهند، و با آنها نامه فرستاد به  
راستی و درستی، تا میان مردم در آنچه با هم  
اختلاف دارند به حق حکم کنند؛ ولی از میان  
گروه تفرقه نینداختند و اختلاف نکردند مگر  
کسانی که کتاب به آنها فرستاده شد. آنهم پس  
از آنهمه پیغامهای روشن و به واسطه حسدی  
که داشتند آن اختلاف و دو دستگی میان آنان  
نمایان شد، پس خداوند کسانی را که استعداد  
ایمان داشتند راهنمایی کرد تا به آنچه دیگران  
در آن اختلاف کرده بودند ایمان بیاورند و به  
توفیق و خواست خداوندی حق را پیروی کنند  
که خدای، راهنمای آن کس است که بخواهد به  
سوی حق در راه راست رود.»

از این آیات چنین برمی‌آید که امت واحده  
توحیدی فقط یک قوم در یک زمان خاص نبوده؛  
بلکه هر آنکس که در هر زمان و مکان در نسبت  
با حقیقت این عصر که همان حقیقت محمدی  
(ص) است و ورای زمان و مکان است، و در  
محل انس با آن قرار گیرد عضو این جامعه و  
امت واحده توحیدی است. در حقیقت همه ادیان  
الهی تداوم بخش امت واحده و متذکر به حقیقت  
آنند که در نسبت با حقیقت متجلی در هر یک از  
آنها، متذکر به پیوند با عصر امت واحده‌اند و  
پیروان صدیق آنها هم اهل امت واحده



سخن گفته می شود. **الیاده** می نویسد: تائوئیسم اهمیت قابل ملاحظه ای برای تنفس جنینی قائل است که عبارت است از تنفسی با مدار بسته، به سبک دم زدن جنین. پیر و یا مرید می کوشد که گردش خون و دم از مادر به کودک و از کودک به مادر را تقلید کند. مقدمه «نسخه های شفاهی تنفس جنینی» صراحتاً می گوید: «با بازگشت به بنیان و رجعت به اصل، پیری را زایل می کنند و به حالت جنین باز می گردند.» متنی از تائوئیسم تلفیقی جدید، جنین می گوید: «بدین علت، بودا با رحمت بی کرانش، روش کار [کیماکرانه] با آتش را مکشوف ساخت و به مردمان رخنه دوباره به درون زهدان را برای بازسازی و تکمیل فطرت [حقیقی] خویش و بردن حظ خود به تمامی، از زندگانی آموخت.»

تزکیه و تطهیر به هر دو صورت و یا صور دیگر شرط حصول به مقام قرب است. این از ویژگیهای فرهنگ امت واحده است که در همه ادیان الهی جاری است و سبب حفظ سنت الهه در آنها می گردد، اساساً رجوع به بن و ریشه در فرهنگ اساطیری عامل درک دوباره زمانی است که موجودات آفریده شدند و در مرحله خلوص خود بودند؛ و در واقع با رجوع به آن زمان، سیری در احوال و اعیان اشیاء و حقیقت آنها گردیده و سبب تذکر و تزکیه می گردد. این سیر که به وسیله روحانیون در عصر اساطیر با بیان قصص و اشعار آسمانی همراه با آواز و رقص و سایر صور هنری صورت می گرفت، زمینه را برای سفری معنوی به حقیقت عالم و تجربه ای روحانی آماده می ساخت و از این

اعزاز و احترام، «سرآغاز» یعنی زمانی را یادآوری می کنند که مبادی و اصول فرهنگی که نگاهبانی آن به مانند کرانه‌بازترین دارایی، وجه همت است، بنیان و شکل یافتند. این مطلب در عالم اسلام، خصوصاً در تشیع بسیار گرامی داشته می شود، در زمان فوت یکی از اعضا خانواده یا شخصیتی اجتماعی و روحانی، با تشکیل مراسم عزاداری- در ایام مختلف شب هفت و چهلیم و سال- روحانیون مردم را به سرآغاز آفرینش و بازگشت همه به همان اصل یادآور می شوند و سبب تذکر به وجود حقیقی و مقام محمود انسان می گردند.

در یونان نیز زمانی که شاعر (هنرمند) با موزها (*muses*) در نسبتی حضوری است، از طریق منه موزین (*mnemosyne*) که الهه تجسم و حافظه است، با حقیقت موزها، عهد و پیمان می بندد، به عبارت دیگر موزها که الهه صنایع و هنرها هستند، سرود خلقت و تکوین جهان و ظهور خدایان و تولد بشر را از آغاز بازمی خوانند. **الیاده** می نویسد: «مزیتی که منه موزین به شاعر و آوازه خوان یونان قدیم، ارزشی می دارد، عبارت از امتیاز بستن پیمانی با دنیای دیگر، امکان ورود آزادانه، به آن و بازآمدن از آن، بدین گونه گذشته همچون ساحتی از عالم علوی جلوه گر می شود.»

اساساً دعوت به اصل و حقیقت امور سبب بیداری و تذکر نسبت به غفلت انسان است. همچنانکه در مباحث گذشته ذکر شد این غفلت که مستی و یا خواب نیز گفته شده است جزو ساحتهای وجودی انسان است که معلمین معنوی با استفاده از ساحت تذکر، انسان را به مقام انس که مقام بیداری و مشاهده است می خوانند. در اسطوره گنوسی «مروارید» (*hymmede Laperle*) مضبوط در کارنامه طوماس آمده است: «شاهزاده ای از شرق می آید برای آنکه در مصر «مروارید بی همتایی را که در میان دریایی قرار دارد و ماری یا صغیر صدادار به دور آن چنبرزده» جستجو کند. در مصر به اسارت مردان آن سرزمین درمی آید که از طعامهای خود به او می خوراند و شاهزاده هویت و اصل خویش را از یاد می برد. «فراوش کردم که شاهزاده ام و خدمت شاه آنان کردم و مرواریدی را که پدر و مادرم مرا برای (به دست آوردن) آن فرستاده بودند، از یاد بردم و از نقل غذایشان به خوابی گران

■ از آیات  
جنین برمی آید که  
امت واحده توحیدی فقط  
یک قوم  
در یک زمان خاص نبوده،  
بلکه هر آن کس که در هر زمان و  
مکان در نسبت  
با حقیقت این عصر که همان  
حقیقت محمدی (ص) است  
و ورای زمان و مکان است،  
در محل انس  
با آن قرار گیرد عضو این جامعه  
و امت واحده توحیدی است.

طریق انسانها را دعوت به حقایق اساطیر می نمود. **الیاده** می گوید: «به هنگام پیش آمدن رویدادهای مهم برای قوم - محصول فراوان، مرگ یک عضو عالی مقام گروه و غیره - خانه ای برای برگزاری مراسم و تشریفات می سازند و بدین مناسبت نقل گویان و راویان، داستان خلقت و سرگذشت نیاکان را حکایت می کنند. به مناسبت همه این وقایع، راویان با



فرو رفتم. اما پدر و مادر دانستند بر سر او چه آمده است و به وی نامه ای نوشتند. «از جانب پدرت شاه شاهان و مادرت ملکه شرق و برادرت، پسر دوستان، سلام بر تو ای پسر! از خوابت بیدار شو و به پا خیز، و سخنی را که در نامه من هست بشنو! به یاد آور که شاهزاده ای! ببین به چه اسارت افتاده ای؟! مرواریدی را که برای آن به مصر گسیل شدی به خاطر آور.» نامه چون عقابی پرواز کرد و بر سر او فرود آمد و به کلام مبدل شد. «از صدا و صفیر زمزمه مانندش بیدار شدم و از خواب بدر آمدم آنرا برداشتم. بوسیدم و مهر از در نامه برگرفتم، خواندمش و سخنان نامه با آنچه بر لوح دلم حک شده بود، مطابقت داشتند. به یاد آوردم که والدینم شاه اند و من پسر آنانم، تخمه و تبار والایم گوهر خود را آشکار می کرد. مرواریدی را که به خاطر آن به مصر گسیل شده بودم، به یاد آوردم و به افسون کردن مار با صفیر صدادار پرداختم، به کمک افسون او را خواباندم و سپس نام پدر بر او خواندم و مروارید را برداشتم و در صدد بازگشت به خانه پدر برآمدم.»

این قصه مبین تقدیر انسانی و رسالت و وظیفه او در این عالم است که گوهر محمود انسانی خویش را بازیابد و نجوای خویش بنماید؛ یکی از شواهدی است که پیوند دوران اساطیر را با عصر امت واحده نشان می دهد اما آنچه در اساطیر ظهور می نماید دیگر صورتی تنزیهی و وجدانی ندارد و صور متکثر و تشبیهی، حاصل حجاب بسیط بر رخسار امت واحده توحیدی است. اما با اینحال نوع نسبت انسان با حقایق عالم، نسبتی شهودی و قلبی است. برخلاف دوره متافیزیک که عقل و منطق قلبی، هرگونه رابطه شهودی را نفی و «الله» تبدیل به «موضوع» شناسایی عقلی گردید که اولین حجاب تام و تمام بر حقیقت امت واحده شد، و در نتیجه همه چیز حتی خدا، «عالمی» گردید، و عالم قدس در حد یک اعتبار عقلی پایین کشیده شد.

مسلم است که هنر و تمدن اساطیر که نمود و مظهر نور حاکم در این دوره است تابع همین حقایق است، و ما از همه وجوه آثار هنری و تمدنی این دوره، رمز و رازی از حیات باقی و عالم روحانی مشاهده می کنیم که صورت وجدانی خود را از دست داده و به صورت

برآکنده، حقایق عالم وجود و نسبت انسان را با حق افشا می کنند.

هزاران سال در قنوت نشستم  
ز خود بیریدم و بر غیر بستم  
ولیکن حاصل عمرم سه حرفست  
تراشیدم پرستیدم شکستم

گذشت از انانیت و مشاهده عالم قدس: در فرهنگ اساطیری اصالت با خداوند و خدایان و به طور کلی امور متعالی است و هنوز بشر رابطه حضوری خود با مبدأ قدس را اصل می داند. در چنین حالتی سیر از وضع موجود به حقیقت وجود شرط کمال است و یک انسان مؤمن در این عصر، برای اینکه از دایره سنت خارج نشده و اسیر قهر خدایان واقع نگردد تا مبدا بخت و اقبال از او روی گرداند، سعی در تطبیق اقوال و اعمال خویش با مظاهر اقوال و اعمال خدایان که متجلی در قصص است می نماید؛ و از این طریق با حقیقت عالم نسبت تقرب پیدا می کند؛ زیرا خدایان گردانندگان چرخ های عالم و محیط بر آن هستند. بر فرمانا می گوید:

«آنچه خدایان در آغاز انجام داده اند، ما نیز باید انجام دهیم»  
رجوع و سرفر معنوی به ساحت خدایان، مستلزم کنده شدن از انانیت و وضعیت خلقی است. دل می باید از هرگونه تعلق به عالم خاکی منقطع شود تا جایگاهی مناسب برای حضور خدایان گردد. در فرهنگ اساطیری همین اشارات بسیار از این مرگ که مرگی آگاهانه از خودپتیا و تعلقات است به چشم می خورد. در «اون های ویلک کم» در باب رقص شیوا چنین آمده است: «حکمای خاموش که بندهای سه گانه را نابود کرده اند، آنگاه آرام و قرار می یابند که نفس و خودی آنها نابود شده باشد. در آن هنگام عالم قدس را مشاهده خواهند کرد و وجود آنها از سعادت ابدی آکنده خواهد شد. این رقص پروردگار عالمیان است که حتی صرف صورت او بر از فیض و برکت است.»

در رقص شیوا مضامین مهمی به نمایش گذارده می شود. شیوا، خدای نابودکننده است و مقام تجلی او گورستان است و از این رو به گورستان عشق می ورزد. اما او چه چیز را نابود می کند، جهت تخریب شیوا فقط آسمان و زمین در انتهای دور کیهانی نیست، بلکه او

روح و جان آدمیان را از زنجیرهایی که آن را به بند کشیده، که همان تعلقات عالم خاکی است آزاد می کند و گورستانی به پا می کند.

این گورستان دل انسان است، دلی که عاشق وصال حق است؛ این دل باید از هرآنچه تعلق به ما سوی الله است نابود گردد و هرگونه وهم و تصور باطل خیالی از آن زدوده شده و بسوزد. دل سوخته عاشق، دل پاک شده است از این روست که دلسوختگانی که به دست شیوا، سرمایه محصولات عالمی خود را به آتش کشیده اند راه سعادت را می بینند. به عقیده هندیان در جذبیه عشق، انسان اشاره ای از رستگاری را دریافت می کند، به این جهت که دل انسان عاشق پاک گردیده و وجود او تطهیر گشته است. همین مطلب در فرهنگ یونانی با اصطلاح «Katharsis» به معنی تطهیر نفس آمده است و شرط نهایی سیر به عالم خدایان و مشاهده عالم قدس است و راه رستگاری نهفته در آن است.

بر همین اساس هنرمند مستغرق در چنین عالمی، آنچه را می نمایاند که نتیجه مشاهدات باطنی انسان و تجربه معنوی اوست؛ او با عالم همسخن می گردد و مشاهدات و شنیده های خود را به صورتی رمزگونه می نمایاند که چمکنی در خدمت عبادتگاههاست و یا جهت عبودی دارند. هیچ نقش و دست ساخته ای صرفاً جهت نمایش زیبایی نیست؛ بلکه در نسبت یا آن مشاهدات و دعوت به آنهاست. ■

